خراسان بزرگ: سال پنجم، شماره (۱۶)، پائیز ۱۳۹۳
Quarterly bulletin of Greater Khorasan:Vol.5, No.16, automn 2014-2015

علت وجودی، اندیشه سیاسی و تطبیق مصادیق آن در کشورهای ایران، عـراق و عربستان سعودی

سید عطا تقوی اصل[1] عزت‌الله عزتی[2]

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۲/۲۰
تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۷/۱۶

چکیده

علت وجودی، اندیشه سیاسی و هویت سرفصل‌های مهم در ایجاد، بقا و تداوم کشورها به‌حساب می‌آینـد. هر سه مؤلفه مهم دارای پاسخ‌های مشابهی هستند که کشورها بـرای یکپـارچگی ملـی و کـاهش بحران‌هـای داخلی، تداوم تأثیرگذاری منطقه‌ای و بین‌المللی؛ نیازمند شناسایی، تـدوین و معرفـی عناصـر تشـکیل‌دهنده آن هستند؛ به‌طوری‌که موردتوافق تمامی شهروندان آن کشور باشند و همه مردم نسبت به آن‌هـا احسـاس تعلـق و همراهی داشته باشند. هر کشوری که از مؤلفه‌های مشخص و پذیرفته‌شده علت وجودی توسط آحاد جامعه خود برخوردار باشد، در دوران گذار، هجوم امواج جهانی (جهانی‌شدن) و قومیت‌گرایی نوین، آسیب کمتری می‌بینـد و قادر خواهد بود با استناد و پشتوانه این ظرفیت‌ها، همگرایی در جامعه را تقویـت کنـد و از پراکنـدگی و کـاهش قدرت ژئوپلیتیکی کشور جلوگیری کند. از طرف دیگر، فقدان، تزلزل و یا کمرنگ شدن ایـن عناصـر، می‌توانـد منجر به چالش‌هایی از قبیل کاهش انسجام اجتماعی، تجزیه سرزمینی، فقدان نظم و ثبات، عدم یکپـارچگی در جامعه و بحران هویت در کشور شود. در این مقاله سـه کشـور قدرتمنـد حـوزه خلیج‌فـارس – ایـران، عـراق و عربستان سعودی– مورد مقایسه و ارزیابی قرار می‌گیرند تا میزان شمولیت و تأثیرپذیری هرکدام از این کشورها از مؤلفه‌های ذکرشده و سطح انسجام اجتماعی آن‌ها در این موارد مشخص شود.

واژگان کلیدی:
علت وجودی، اندیشه سیاسی، ایران، عراق، عربستان سعودی.

۱- کارشناس ارشد جغرافیای سیاسی، مشاور دانشگاه فرهنگیان (نویسنده مسئول)-ttaghaviasl@yahoo.com
۲- دانشیار جغرافیای سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی علوم تحقیقات تهران

مقدمه

منسجم‌ترین دولت‌ها آن‌هایی هستند که دارای علت وجودی یا به قول راتزل «اندیشه سیاسی» و به قول هارتشون «اندیشه- دولت» می‌باشند. بنا به گفته هارتشون، وجود چنین اندیشه‌ای باعث همبستگی و انسجام کلیه مردم در مناطق مختلف کشور می‌شود و به علت آن مردم احساس می‌کنند که به یکدیگر تعلق دارند. این نیرویی است که می‌تواند بر نیروهای واگرا غلبه کند و یا حداقل آن‌ها را خنثی نماید و برتر از تمام تقسیمات فرهنگی، جغرافیایی و نظایر آن‌هاست. اندیشه سیاسی دولت مهم‌ترین نیروی متحدکننده و جزو جدایی‌ناپذیر یکپارچه‌سازی ملت است. ناسیونالیسم مؤثرترین اندیشه سیاسی است، خواه بر اساس زبان، مذهب، ارزش‌های مشترک و خواه بر تجربیات تاریخی مشترک، پی‌ریزی شده باشد؛ چون به دولت یک هویت ملی منحصربه‌فرد می‌دهد (درایسدل، ۱۳۸۶: ۲۳۹).

خانم دکتر میرحیدر در تعریف علت وجودی حکومت گفته است: هر یک [حکومت] باید علتی برای موجودیت خود داشته باشد تا برای همه افراد ملت، روشن باشد و بتواند دلیل این را که چرا باید به‌صورت کشوری مستقل ادامه حیات دهد، بیان کند. همبستگی ملی خواه بر اساس زبان، مذهب و ارزش‌های مشترک و خواه بر پایه تجربه‌های تاریخی مشترک می‌تواند از مؤثرترین دلایل علت وجودی یک کشور باشد. همبستگی به کشور، یک هویت ملی منحصربه‌فرد می‌دهد که پس از پیدایش در بقای آن نیز مؤثر است (میرحیدر، ۱۳۸۰: ۱۸).

دکتر پیروز مجتهد زاده اعتقاد دارد: علت وجودی، پدیده‌ها یا نهادهای معنوی و فرهنگی هستند که فضای انسانی را به‌گونه‌ای محیطی مستقل از دیگر محیط‌های انسانی درمی‌آورد و متمایز می‌کند و افراد، آن فضای انسانی ویژه را از حس استقلال ملی برخوردار می‌سازند.

پرفسور گانمن- دانشمند معروف جغرافیای سیاسی عصر حاضر و صاحب تئوری‌های نو در این دانش- آمیزه‌ای از نهادها یا پدیده‌های فرهنگی و معنوی را آیکونوگرافی (بررسی نقش نهادهای روحانی و یا فرهنگی مورد اعتقاد مردم در پیدایش ملت‌ها و کشور) نامیده است. وی در تشریح این تئوری می‌نویسد: جداگانه بودن نسبت به دیگران و سربلند بودن از جلوه‌های زندگی ویژه خویش خاصیت ذاتی هر گروه انسانی است ... . او پیش از تأکید فوق بر نیاز معنوی انسان به داشتن هویت مستقل از دیگران، یادآور می‌شود که برای متمایز بودن از محیط اطراف، یک منطقه نیازمند چیزی بیش از یک کوه یا یک دره است: یک‌زبان ویژه یا یک مهارت خاص؛ چنین منطقه‌ای اساساً نیازمند باوری استوار است متکی بر یک عقیده دینی، برخی دیدگاه‌های ویژه اجتماعی، اشکالی از خاطرات سیاسی اغلب آمیزه‌ای از این سه ... یا برجاترین واقعیت‌ها آن‌هایی است که مربوط به عالم روحانی می‌شود، نه آن‌هایی که در جهان مادی وجود دارد ... درحالی‌که تاریخ به ما نشان می‌دهد که واقعیت‌های روحانی تا چه اندازه پابرجاست، جغرافیا نمایان می‌سازد که تقسیمات اصلی موجود در فضای در دسترس بشر آن‌هایی نیست که در پستی‌ها و بلندی‌های زمین یا در محیط گیاهی وجود دارد، بلکه آن‌هایی است که در اندیشه مردمان نقش بسته است.

درحالی‌که گاتمن نیروهای گراینده به مرکز را ناشی از عوامل معنوی می‌داند و در باورهای مردم یک کشور جستجو می‌کند و مجموعه‌این عوامل را علت وجودی یک ملت یا یک کشور می‌شمارد، ایده‌های آیکونگرافی و سیرکولاسیون از ژان گاتمن، مثال‌های دیالکتیک پر اهمیتی از نیروهای گریزنده از مرکز و گراینده به مرکز است. برخلاف گاتمن که نیروهای گراینده به مرکز یا هر عامل دیگر مربوط به علت وجودی کشورها و ملت‌ها را از گروه و عوامل آیکونگرافیک و معنوی می‌دانند، برخی از جغرافیدانان سیاسی، ازجمله هارتشون، عوامل مادی را نیز به‌اندازه عوامل معنوی مهم می‌دانند. از دید این جغرافیدانان، برای مثال، گستره سرزمینی و شکل جغرافیایی – هندسی یک کشور، می‌تواند عامل اصلی پیدایش یک ملت یا یک کشور باشد.

گروهی از ملت‌ها به یک اصل از اصول مادی و معنوی محیط انسانی پایبندند و آن یک اصل را عامل پیدایش و یکپارچگی آن گروه انسانی ویژه، به‌منزله یک کشور و یا یک ملت فرض می‌کنند و آن تنها عامل را علت وجودی آن کشور یا ملت می‌دانند؛ مانند ترکیه و تأکید آن بر زبان ترکی به‌عنوان تنها عامل علت وجودی و یا فلسفه ناسیونالیسم عربی عبدالناصر و تأکید بر زبان عربی در دهه ۱۹۶۰، تکیه پاکستان بر عامل مسلمان بودن به‌منزله تنها دلیل موجودیت آن کشور. در برابر این گروه از کشورها، بیشتر ملت‌ها می‌کوشند عوامل چندگانه‌ای را شاخص تعیین ملیت و هویت ملی و علت موجودیت خود به‌عنوان ملت‌های یکپارچه، جداگانه، و متمایز از دیگران، قرار دهند. کشورهای چند قومی اروپا، مانند بریتانیا، فرانسه و آلمان

بهتـرین نمونـه‌های ایـن وضـع هسـتند. در آسـیا، گذشـته از هندوستان و چین، ایران نیز بهترین نمونه این برخورد در راستای تعیین علت وجودی است (مجتهد زاده،۱۳۸۱: ۳۱-۳۵).

به اعتقاد ما علت وجودی عبارت است از: عامل یا مجموعه‌ای از عوامل مادی یا معنوی، که موجب ایجـاد تـداوم و حیـات یـک کشور می‌شود و تمام ساکنان در آن مؤلفه‌ها، احساس اشتراک و همراهی داشته باشند و در نتیجه یکپارچه بودن و متمایز بودن از دیگران را به ذهـن متبـادر کننـد. پـس، مجموعـه‌ای از عوامـل ناهمگون، که هرکدام ویژگی‌های مادی و معنوی بخشی از مردم یک کشور را پوشش می‌دهد، نمی‌تواننـد از عناصـر ایجادکننـده علت وجودی به‌حساب آیند. به تعبیر دیگر، وقتـی از شـهروندان یک کشور، در هرکجای قلمرو آن، در مورد علت یا علل تعلـق و به‌حساب آمدن در کشورشان، سؤال شود؛ پاسخ آن در بین تمـام ساکنان، در یک یا چند مؤلفه یکسان باشد.

هدف تحقیق

درک جامعی از میزان انسـجام اجتمـاعی در کشـورهای ایـران، عراق و عربستان سعودی به استناد مؤلفـه‌های علـت وجـودی و اندیشه سیاسی و بررسی پیامدهای ناشی از وجود یا عـدم وجـود این عناصر در میزان همگرایی یا واگرایـی کشـورهای ذکرشـده، هدف اصلی این تحقیق را شکل می‌دهد.

چارچوب کلی تحقیق

تحلیل مبسوطی از میزان تطبیق مؤلفـه‌های علـت وجـودی در کشورهای ایران، عراق و عربستان سعودی و نقش مثبت و منفی دولت‌ها در پردازش یک اندیشه سیاسی فراگیر برای بهره‌برداری حداکثری از عناصر تشکیل‌دهنده علت وجـودی چـارچوب کلـی این تحقیق را شکل می‌دهد.

مطالعات انجام‌شده در این زمینه

با بررسی‌های کتابخانه‌ای، موضـوع پژوهشـی بـا ایـن عنـوان و سطح تحلیل در مورد کشـورهای ذکرشـده یافـت نشـد؛ فقـدان انجام تحقیقات در این زمینه و اهمیت موضوع، منجر بـه انجـام این تحقیق شد.

سؤالات پژوهش

سؤال اول: آیا هر سه کشور ایران، عـراق و عربسـتان سـعودی ازنظـر مؤلفـه‌های علـت وجـودی و اندیشـه سیاسـی فراگیـر و پذیرفته‌شده توسط آحاد جامعه خود و انسجام اجتمـاعی ناشـی از آن در یک سطح قرار دارند؟

سؤال دوم: آیا سه کشور ایـران، عـراق و عربسـتان سـعودی در سطوحی مختلف از مؤلفه‌های علت وجـودی و اندیشـه سیاسـی فراگیر و پذیرفته‌شده توسط آحاد جامعه خود و انسجام اجتماعی ناشی از آن برخوردارند؟

فرضیه‌های پژوهش

فرضیه اول: به نظر می‌رسـد هـر سـه کشـور ایـران، عـراق و عربستان سعودی از مؤلفه‌های علت وجـودی و اندیشـه سیاسـی پذیرفته‌شده توسط آحاد جامعه خود و انسجام اجتمـاعی ناشـی از آن، در یک سطح قرار دارند.

فرضیه دوم: به نظر می‌رسد کشورهای ایران، عـراق و عربسـتان سعودی در سطوحی مختلف از مؤلفه‌های علت وجودی و اندیشه سیاسی پذیرفته‌شده توسط آحاد جامعه خود و انسجام اجتمـاعی ناشی از آن برخوردارند.

روش تحقیق

پژوهش حاضر به روش ترکیبی تحلیل محتـوا، حـل مسـئله و توصیفی از طریق بهره‌بـرداری و تهیـه فیش‌هـای مطالعـاتی از کتب و نشریات فارسی و انگلیسـی در دسـترس در کتابخانـه‌ها، مطالـب موجـود بـر روی شـبکه‌های اطلاع‌رسـانی– رایانـه‌ای، بهره‌برداری از نقشه‌های موضوعی و تخصصی، بررسی جداول و ارقام موجود در نشریات و سایت‌های معتبر انجام‌گرفته است.

- علت وجودی کشور ایران

استمرار و تداوم تاریخی دولت در یک فضـای جغرافیـایی، دلیـل محکمی بر وجود و بقای آن است. دولت‌هایی نظیر هنـد، چـین، مصر، ایران و نظایر آن‌ها واجـد ایـن ویژگـی هسـتند. این‌گونـه دولت‌ها نسبت به دولت‌ها بی‌ریشه و نوپا به‌مراتب پایدارترند.

پیشینه دولت در فضای جغرافیایی فلات ایـران بـه اوایـل قـرن هشتم قبل از مـیلاد بـازمی‌گردد. شـرایط اجتمـاعی، فرهنگـی، سیاسی، امنیتی و ... باعث شد که اقـوام ایرانـی متحـد شـوند و نخستین دولت فراگیر را با نام دولت ماد و به مرکزیت هگمتانـه (همدان کنونی) تشکیل دهند (سال ۷۲۶ ق.م). ازآن‌پس دولت‌ها و سلسله‌ها پی‌درپی در این فضا مستقرشده و موجودیت دولت را تداوم بخشیده‌اند. تاریخ ایران به‌جز در دوره‌هـای گسـل (فاصـله زمانی انتقال از یک حکومت مقتدر به حکومـت مقتـدر بعـدی)،

بیانگر تداوم و استمرار خط دولت در فضای ایران است. برخـی از دولت‌هـای ایـران از اقتـدار جهـانی برخـوردار بـوده و قلمـروی حکومت خود را در ماورای فلات گسترش داده‌انـد کـه از میـان آن‌ها می‌توان به هخامنشیان، ساسانیان، سـلجوقیان و صـفویان اشاره کرد (حافظ نیا، ۱۳۸۷: ۱۷).

نام ایران دارای شهرت، قدمت، شمول کاربرد، انطباق جغرافیایی و فرهنگی و وضوح و روشنی است. آریایی‌هـا کـه نـام ایـران از آن‌ها اخذشده است به آریان‌ها، آرین‌ها و آریاهـا نیـز معروف‌انـد (خیراندیش، ۱۳۷۰: ۱۱).

مذهب شیعه که یک ارتباط همزیستی نزدیـک بـا ناسیونالیسـم ایرانی دارد و نژاد منحصربه‌فرد این ملت که خود را منتسـب بـه آریایی‌های هنـدواروپایی کـه حـدود ۳۵۰۰ سـال پـیش در ایـن منطقه سکونت گزیدند، می‌دانند، در تقویت هویـت ملـی بسـیار مؤثر بوده است. جای تعجب نیست کـه ایـران در بخـش اعظـم تاریخ طولانی خود یک واحد مشخص سیاسی بوده است، هرچند مرزهای آن پیوسته در تغییر بوده‌اند. سابقه سیاسـی ایـن کشـور حـداقل بـه قـرن ششـم قبـل از مـیلاد، یعنـی زمـان حکومـت هخامنشیان و امپراتوری کوروش کبیر، بازمی‌گردد. آگاهی از این تداوم تاریخی و افتخار حاصل از نقش ایرانیان در عرضـه تمـدن به جهانیان در طی قـرون، تـأثیر متحـد کننـده‌ای داشـته اسـت (درایسدل، ۱۳۸۶: ۲۴۴).

با پیـدایش عنـوان سیاسـی «ایرانشـهر» در میانـه قـرون دوران ساسانی، بـرای نامیـدن سـرزمین‌های ایرانـی و مشـترک‌المنافع ساسانی، ایرانیان مفهوم سرزمین سیاسی یـا کشـور را در قیـاس مفاهیم مدرن جغرافیای سیاسی، پدیدآوردند. اگرچه واژه «شهر» در فارسی کنونی به معنای سیتی است، در فارسی کهن و میانـه این واژه ارتباط بـا مفهـوم کنـونی «کشـور» مورداسـتفاده قـرار می‌گرفـت. ایرانیـان پیرامـون ایرانشـهر را بـا مرزهـای واقعـی مشخص می‌کردند (مجتهد زاده، ۱۳۸۱: ۶۷).

هرچند با تسلط اعراب و ضمیمه کردن ایران به خلافت عربـی، به منقطع شدن حاکمیت ایران انجامیـد، ولـی هویـت فرهنگـی ایران هیچ‌وقت در تاریخ پر فراز و نشـیبش دچـار انقطـاع نشـد؛ به‌طوری‌که در دوره تسلط اعراب، هم جنبش‌های ایرانـی و هـم ایرانیانی کـه به‌واسـطه توانایی‌شـان در اداره امـور در دربارهـای خلافت عربی، حضور داشتند باعث تداوم هویت فرهنگـی ایـران در غیـاب حاکمیـت سیاسـی‌اش شـده‌اند؛ بنـابراین، پویـایی و پیوستگی فرهنگی ایران چه قبل از اسـلام و چـه بعـد از اسـلام همیشه تداوم داشته، به‌طوری‌که بعد از ورود اسلام، تمدن ایـران ظرفیت‌هایی را برای فرهنگ اسلامی ایجاد کرد و هم از اسـلام هدیه‌هایی فرهنگی با ارزشـی را دریافـت کـرد؛ بنـابراین کشـور ایران از پیش وجـود داشـته و در دوران ناسیونالیسـت به‌صـورت حکومت ملتی درآمد.

دکتر حافظ نیا، عوامل و مؤلفه‌های مؤثر در پیدایش و بقای ایران (علت وجودی) را چنین بیان می‌نماید: عوامـل موقعیـت و فضـا، وحدت سرزمینی، ریشه تـاریخی، زبـان، دیـن و مـذهب، نـژاد و قومیت، ساختار فرهنگی، آرمان سیاسی، ناسیونالیسم و حکومـت قدرتمنـد مرکـزی از عوامـل درون‌زا و موقعیـت حائـل میـان قـدرت‌های اسـتعماری روس و انگلـیس و تهدیـدات بیرونـی و تهاجمات مکرر به درون فلات از عوامل بـرون‌زا هسـتند کـه در ایجاد و افزایش همبستگی و علاقه میان ساکنان سرزمین ایـران مؤثر بوده‌اند (حافظ نیا، ۱۳۸۷: ۳۳).

دکتر مجتهد زاده معتقد اسـت: ایرانیـان مجموعـه‌ای از عوامـل چندگانه زبان‌های ایرانی (فارسی، کردی، لری، بلـوچی، گیلکـی، مازندرانی و غیره)، و زبان‌های نیمه ایرانی (مانند زبان آذری که درهم شده‌ای است از ترکی و فارسی)، تشیع در ایران، خـاطرات سیاسی (تاریخ سیاسی ایران)، آداب‌ورسوم ایرانی، آیـین و سـنن ایرانی، ادبیات، هنر و فرهنگ مـردم ایرانـی و غیـره را شـاخص ملیت و هویت ملی خود می‌شمارند و آمیخته‌ای از این عوامـل را علت وجـودی ملـت و کشـور ایـران معرفـی می‌کننـد (مجتهـد زاده،۱۳۸۱: ۳۳).

در میان متفکران ایرانی مقیم داخل و خارج از کشور در خصوص هویت و مؤلفه‌های آن، نوشته‌های فراوانی به چشم می‌خورد کـه عمده آن‌ها بر نقش تجدد و جهانی‌شدن در هویت ملـی، نسـبت هویت مذهبی یا قومی با هویت ملی، بررسـی نقـش مؤلفـه‌های مذهب، زبان و ادبیات و ... در هویـت ملـی پرداخته‌انـد. در ایـن زمینه می‌توان بـه نظریـه سـه فرهنـگ دکتـر سـروش، نظریـه مرقع‌سازی شایگان، نظریـه دکتـر فرهنـگ رجـایی و همچنـین طیف وسیعی از اساتید ایرانی مانند چلبـی، بشـیریه، آزاد، سـریع القلم، میلانی، تاجیک، سید حسن نصر، سید جواد طباطبایی و ... در طرح این دغدغه و پاسخ‌دهی به آن مشارکت داشـته و دارنـد (حاجیانی، ۱۳۸۸: ۴۳).

اسلامی ندوشن معتقد است بعد از ورود غرب محورهای هویـت ایران سه‌گانه می‌شـوند: ایرانیـت، اسـلامیت و تجـدد (اسـلامی ندوشن، ۱۳۷۱: ۲۵). داریوش شایگان هویت ایرانی را دارای سه

بعد هویت دینی، ملی و مدرن می‌داند. (شایگان، ۱۳۸۲: ۱۶۲). عبدالکریم سروش ذهنیت کنونی ایرانیان را شامل مؤلفه‌هایی از سه فرهنگ ایران باستان، اسلام و غرب دانسته است. عناصر فرهنگی ایرانی مانند زبان فارسی، تقویم شمسی، پاره‌ای از آداب‌ورسوم؛ از فرهنگ اسلامی نیز فقه، کلام و تصوف؛ از فرهنگ غربی هم علم و فلسفه، تکنولوژی، سیاست و نهادهای جدید مثل بانک، دانشگاه، پارلمان. (سروش، ۱۳۷۷: ۱۵۹). دکتر زرین‌کوب در تعیین مؤلفه‌های هویتی مردم ایران از تلفیقی از عناصر فرهنگی و انسانی ایران باستان، ایران دوره اسلامی و دستاوردهای ناشی از فرهنگ و تمدن غرب، بهره می‌برد (زرین‌کوب، ۱۳۶۸: ۵).

دکتر شریعتی بر تعامل و همزیستی دو بعد هویت ایرانی و اسلامی تأکید می‌کند و اعتقاد دارد که ایرانیان نمی‌خواهند هیچ‌یک از مؤلفه‌های هویتی خود را فدای دیگری کنند (شریعتی، ۱۳۶۱: ۷۳). فرهنگ رجایی در این زمینه اعتقاد به الگوی رودخانه‌ای در مورد هویت ایرانی دارد و آن را مانند رودخانه‌ای می‌داند که در عین تداوم، دچار تغییراتی می‌شود (رجایی، ۱۳۸۲: ۶۷). محمدرضا تاجیک هویت انسان ایرانی را در سه گفتمان اسلامیت، ایرانیت و غربیت می‌بیند (تاجیک، ۱۳۷۶: ۱۶۹). در بین مؤلفه‌هایی که در ایجاد، تداوم و پویایی کشور ایران نقش تعیین‌کننده‌ای داشته‌اند، قبل از اسلام می‌توان به ظرفیت‌های فرهنگی و پیام‌های مهم تمدن ایران و توانایی آن در ارائه یک مدل حکومتی مبتنی بر احترام به همه ملل و اقوام تحت حکمرانی خود، اشاره کرد؛ بعد از حمله اعراب نیز به پذیرش اسلام و بعداً مذهب شیعه به‌علاوه آگاهی یافتن مردم به‌ویژه نخبگان علمی و سیاسی از میراث گذشته را که متفاوت و منحصربه‌فرد بودن نژاد و فرهنگ ایرانی، نسبت به قلمروهای کناره‌ای آن را آشکار می‌کرد، ذکر کرد. بقیه عوامل علت وجودی ایران در ذیل یکی از دو عنصر نژاد و فرهنگ ایرانی و اسلام شیعی قرار می‌گیرد که در ابتدای قرن بیستم تجدد، ناسیونالیسم و آگاهی قومی به آن اضافه شد.

- علت وجودی کشور عراق

فکر ایجاد عراق به‌صورت یک دولت مجزا از ابتکارات بریتانیا، که به اهمیت استراتژیک بین‌النهرین پی برده بود، است. تا قبل از ایجاد به‌صورت یک دولت عربی، بغداد، بصره و موصل استان‌هایی از امپراتوری عثمانی به شمار می‌رفتند و هیچ تقاضایی از طرف مردم بومی برای ایجاد یک دولت عراقی نشده بود. تعداد کمی عراقی، دولتی را که بریتانیا برای آن‌ها ترتیب داده بود، به‌عنوان نتیجه طبیعی و یا جانشین تمدن بزرگ بین‌النهرین که در دره دو رود دجله و فرات شکوفا شده بود، قبول داشتند. از جهتی این، محصول جغرافیاست، چون هیچ‌کدام از دو رود دجله و فرات نتوانستند بسان نیل کانون تمرکز و تجمع مردم باشند.

فرایند تشکیل دولت در فضایی که محدوده آن خودسرانه و ساختگی بود، در ابتدا، محصول کار مشتی افسر بریتانیایی بود که با اعتمادبه‌نفس عجیبی وارد عمل شده بودند. یکی از مسئولیت‌های اولیه آن‌ها این بود که با یافتن پادشاهی که نقش متحد کننده داشته باشد، بتوانند به جامعه پاره‌پاره وحدت بخشند. سرانجام فیصل انتخاب شد. فیصل پسر حسین هاشمی از سرزمین دوردست حجاز بود و علت انتخاب وی تا حدودی مربوط می‌شد به وعده‌هایی که در زمان جنگ به عرب‌ها داده شده بود (درایسدل، ۱۳۸۶: ۲۴۷). شاه فیصل، حاکم عراق، در سال۱۹۳۳ اظهار تأسف کرد و گفت از عراقی‌ها چیزی باقی نمانده جز توده‌ای غیرواقعی از انسان‌ها، افرادی که از هر نوع ایده وطن‌پرستانه محروم‌اند، لبریز از سنت‌ها و پوچی‌های مذهبی و به هیچ پیوند مشترکی تعلق ندارند، گوش به شیطان سپرده‌اند، مستعد هرج‌ومرج هستند و پیوسته آماده‌اند تا در برابر هر حکومتی در هرکجا قیام کنند.

عراق ازلحاظ مذهبی و قومی، ملتی متنوع است که در بهترین شرایط احساس وحدت ملی اندکی دارد. عراقی‌ها علی‌رغم اینکه به‌عنوان یک تمدن، دارای تاریخی طولانی هستند- زمانی جزو طبقه متوسط محسوب می‌شدند- به‌عنوان یک ملت از هویت قومی برخوردار نیستند (بایمن، ۱۳۸۷: ۱۶۳).

متأسفانه، در عراق همه شرایط برای یک فرایند سیاسی منازعه آمیز و فراگیر قومی آماده است؛ این کشور به لحاظ قومی آن‌قدر ناهمگون است که نمی‌توان پاسخ روشنی برای این پرسش یافت که مردم عراق کیست‌اند؟ در هنگام استقلال عراق، (۱۹۳۲) جمعیت این کشور از ۲۱٪ عرب‌زبان‌های سنی، ۱۴٪ کرد زبان‌هایی اکثراً سنی، ۵۳٪ عرب‌زبان‌های شیعه، ۵٪ عرب‌زبان‌های غیرمسلمان عمدتاً مرکب از یهودیان بغداد و ۶٪ سایر گروه‌های زبانی و مذهبی مانند ترکمن‌های سنی مذهب در شمال عراق و مسیحیان آشوری تشکیل می‌شد (وایمر، ۱۳۸۷: ۸۷).

پادشاهان عراق نه هرگز توانستند کشـور را متحـد سـازند و نـه مرکز جذب وفاداری‌های مردم به‌صورتی که بریتانیایی‌ها امیدوار بودند، شدند. درنتیجه آن‌ها هرگز نتوانستند نقش حساس و مهم ملت‌سازی یا نماد نگاری ملی را، ایفا کنند. همانند سـوریه، جـدا شدن عراق از بقیـه جهـان عـرب باعـث شـد کـه دولـت تـازه متولدشده در چشم ناسیونالیست‌های عرب نامشروع جلـوه کنـد. قبول کردن تقسیم جهان عرب و شناسایی عراق بـه‌عنوان یـک واحد مجزا، خیانت به آرمان‌های پان عربی است و همدسـتی بـا کار انجام‌شده امپریالیست محسوب می‌شـد. بـه‌این‌علت، نـه‌تنها عراق خود فاقد یک علت وجودی قابل‌قبول بود، بلکه بسیاری از رهبران اولیه‌اش از ایجاد هویت ملی عراق ممانعـت می‌کردنـد و به‌جای آن ترجیح می‌دادند که مواریث عربـی مـورد تأییـد قـرار گیرد. طی سال‌های شـکل‌دهنده، بسـیاری از ناسیونالیسـت‌های عراق تصور می‌کردند که عراق سرانجام مضمحل شده، در یـک واحد بزرگ‌تر عربی ادغام خواهد گردید (درایسدل، ۱۳۸۶: ۲۴۸). بعد از دوران قیمومیت و پادشاهی، حاکمان آن از پرورش و ارائـه یک اندیشـه سیاسـی و شناسـایی عناصـر تشـکیل‌دهنده علـت وجودی ناتوان بودند؛ حزب بعث عراق که در سال ۱۹۶۸ قـدرت را به دست گرفت، دو خط مسیر را به‌صورت هماهنـگ پیگیـری کرد: یکی اتحاد با کشورهای دیگر عربی و به وجود آوردن یـک فدراسیون عربی و دیگری ایجاد حس وطن‌دوستی با اسـتناد بـه گذشته بسیار دور عراق، یعنی تمدن بین‌النهرین؛ صدام با مقایسه خود با پادشاهان آن دوران و بهره‌برداری حزب بعث عراق از این گفتمان؛ بـرای پـرورش یـک هویـت ملـی یکپارچـه در عـراق، شکست خـورد؛ و عـراق امـروز همچنـان وارث یـک جغرافیـای سیاسی ناهمگون با قومیت‌ها و مذاهب مختلـف، و بـدون علـت وجـودی موردقبـول بـرای همـه سـاکنان آن قلمـرو سیاسـی؛ پتانسیل‌های لازم جهت تجزیه سرزمینی را در خود، حفظ کـرده اسـت؛ بنـابراین ایـن کشـور هـم فاقـد مؤلفـه‌های ضـروری تشکیل‌دهنده علت وجودی است و هـم از فقـدان یـک اندیشـه سیاسی گسترده و فراگیر مبتنی بر ناسیونالیسم رنج می‌برد.

- علت وجودی کشور عربستان سعودی

هویت متمایز عربستان سعودی از جهتی مـدیون مقـام شـامخی است که در این کشور به اسلام داده‌شده است. این تمایز ازنظـر نمادین در پرچم عربستان سعودی به‌صورت تشهد–لا اله الا الله محمداً رسول‌الله– ظاهرشده است. توجه به مقام والای اسلام در این کشور به دو علت است: عربستان سعودی تحت تأثیر شـدید بدعت‌گذار مسلمان قرن هجدهم، یعنی محمد بـن عبـدالوهاب، قرار داشته است. این فرد طرفدار تجدید حیات معنوی و اخلاقـی جامعه عرب طبق اصول بنیادین اسلام بود. جنبش وهابی از یک نظر یک نهضت واحـد سـاز بـوده و نقـش حساسـی در تکامـل جغرافیای سیاسـی عربسـتان سـعودی ایفـا کـرده اسـت. اتحـاد دوجانبه مفید خانواده حـاکم سـعودی بـا بنیان‌گـذار نهضـت، در ۱۷۴۴، هر دو طرف را قادر ساخت تا قدرت خـود را در فراسـوی پایگاه‌هایشان که در نجـد، در قلـب شـبه‌جزیره عربسـتان، بـود گسـترش دهنـد و نفـوذ و سـلطه خـود را بـر قبیلـه‌های دیگـر استحکام بخشند. این آمیزش، که هنوز پابرجاسـت، بـه خانـدان سلطنتی مشروعیت سیاسی نیرومندی بخشیده است. برخورداری اسلام از یک مقام شامخ در این کشور به یک دلیـل دیگـر نیـز هست و آن اینکه عربستان سعودی محل تولـد حضـرت محمـد (ص)، پیغمبر اسلام، و دربرگیرنده حرمین شریفین، مقـدس‌ترین شهرهای مسلمانان یعنی، مکه و مدینه، است. هرسال دو میلیون مسلمان از سراسر جهان برای انجام فریضه حـج، بـرای زیـارت خانه خدا به مکه می‌روند. به‌عنوان یک مرکز معنوی و جغرافیایی جهان اسلام، عربستان سعودی احساس مسئولیت ویژه دارد کـه به حفظ و گسترش ارزش‌های اسلامی بپردازد.

عربستان سعودی با وجود وسـعت زیـاد، جمعیـت نسـبی کـم و پراکنده و استمرار وفاداری‌هـای قبیلـه‌ای، در شـمار آن گـروه از کشورهای منطقه محسوب می‌شود کـه از همبسـتگی بیشـتری برخوردارند. از جهتی هم این پیوستگی منتج از همگونی قومی و زبانی این کشور پادشاهی است. عرب‌های سعودی از وجود اجداد عرب «خالص» خود آگاهی عمیق دارند و به آن مباهات می‌کنند و درباره هویت فرهنگی خود شکی ندارند؛ اما یـک عامـل مهـم پیوستگی دیگر وجود دارد و آن‌هم مذهب است.

خاندان سعودی خود وسیله‌ای عمده بـرای یکپارچه‌سـازی ملـی بوده است. اهمیت نقش این خاندان در تشکیل دولـت و هویـت ملی در نام کشور نمایان شده است. ایـن کشـور تنهـا کشـور در جهان است که به نام قبیله‌ای که بنیان‌گذار آن بوده، نام‌گـذاری شده است (همان:۲۸۷–۲۸۶).

هرچند سرزمین عربستان دارای یک تاریخ طولانی اسـت کـه از عناصر مهمی چون مرکزیت دین اسلام، زبان همگـون، قومیـت مشترک، به‌عنوان عوامل مهم در ایجاد و تـداوم علـت وجـودی برخوردار است، ولی سابقه شکل‌گیری این کشور با این نام و این

مرزهای جغرافیایی، به کمتر از یک قرن می‌رسد. فرقه اقلیت وهابیت و خاندان آل سعود با شکل‌دهی به یک اندیشه سیاسی محدود؛ ظرفیت‌های مهم این سرزمین را به نفع ایده خود مصادره کرده و نامی برای این کشور انتخاب کردند که برگرفته از خاندان آل سعود است و یکی از مهم‌ترین چالش‌های موجود در گسترش یک هویت ملی یکپارچه است که لازمه تداوم هر ساختار سیاسی به‌حساب می‌آید. اندیشه سیاسی وهابی- سعودی علاوه بر چالش در نام کشور، از نارضایتی شاخه مذهبی تشیع با ۱۵درصد جمعیت و میزان رو به افزایش کارگران مهاجر که سهم آن‌ها به بیش از ۵۰ درصد از کل نیروی شاغل در این کشور می‌رسد؛ مواجه است. آل سعود با انتخاب این ایده، از زمان استقلال تاکنون، از ایجاد یک هویت ملی یکپارچه که تمام شهروندان عربستان را شامل شود، عاجز مانده است. البته موهبت ذخایر نفت – ۲۵درصد از کل ذخایر ثابت‌شده جهان- و درآمدهای هنگفت ناشی از آن با تجاری شدن آن در اواسط قرن بیستم، تا اندازه زیادی توانسته است بروز بحران‌های ناشی از شکاف ایجادشده بین اندیشه سیاسی وهابی – سعودی را به تأخیر بیندازد؛ اما اینکه تا چه موقع این ساختار سیاسی قادر است از این ابزار- درآمدهای فراوان نفت- جهت جلوگیری از گسترده‌تر شدن ناحیه گرایی متأثر از ویژگی‌های جغرافیایی و مذاهب غیر وهابی و اعتراضات و مطالبات ناشی از آن فائق آید، آینده پاسخ خواهد داد؛ به‌طوری‌که بخش عمده و اکثریت شهروندان عربستان، با اندیشه سیاسی برگرفته از فرقه وهابیت از دین اسلام و سیطره کامل خاندان آل سعود، به دلیل نادیده گرفتن قسمت اعظم جامعه و عدم مشارکت آنان در رده‌های میانی و فوقانی ساختار سیاسی، دخالت ندادن آن‌ها در تصمیمات اساسی و نادیده گرفتن حقوق اجتماعی و مذهبی آنان، معترض‌اند و مترصد فرصت لازم جهت درخواست مطالبه خود با انواع ابزارها، از مسالمت‌آمیز تا مسلحانه هستند.

فشار حکومت آل سعود بر مردم مناطق مختلف عربستان و تأکید بر وفاداری به آل سعود و پیروی از وهابیت با نتایج منفی مواجه شده و باعث شد دیگر مذاهب اسلامی – اهل تسنن و شیعیان- با حفظ هویت ناحیه‌ای خود، تلاش نمایند تا ویژگی‌های متفاوت فرهنگی خود را حفظ کرده و حتی آموزش‌های لازم برای فرزندانشان را در منازل و به‌صورت خصوصی انجام دهند؛ بنابراین آل سعود تاکنون نتوانسته است از ابزار آموزش همگانی به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های مهم ملت‌سازی بهره‌مند گردد. علت آن در نوع نگاه آنان به دیگر فرق اسلامی است؛ که مبتنی بر نفی کلیه مذاهب به‌غیراز وهابیت با ستون فقرات خاندان آل سعود، در صدد انکار و تکفیر دیگر شاخه‌های مذهبی هستند؛ هویتی که حاکمیت آل سعود درصدد تحمیل آن بر دیگر فرق اسلامی است مبتنی بر فرقه وهابیت و خاندان آل سعود است، که بخش کوچکی از قلمرو جغرافیای سیاسی عربستان را شامل می‌شود و حتی ایده‌های وهابیت، انترناسیونالیستی به شمار می‌روند؛ درحالی‌که مؤلفه‌های ملت‌سازی باید مبتنی بر ناسیونالیسم باشد.

بنابراین، شیعیان و بقیه مذاهب اهل تسنن ممکن است تااندازه‌ای در ساختار اقتصادی ادغام‌شده باشند ولی ازنظر بقیه جنبه‌ها همچون فرهنگی، مذهبی و اجتماعی؛ بر حفظ هویت مستقل خود اصرار دارند. این گروه اکثریت جامعه عربستان را شکل می‌دهند و حاکمیت از به رسمیت شناختن هویت متمایز آن‌ها خودداری می‌کند؛ دولت سعودی در این مدت ۵ دهه اخیر که درآمدهای نفتی امکاناتی و ظرفیت‌های بی‌نظیری را در اختیار آنان قراردادند؛ از ساختن یک هویت مستقل و فراگیر مبتنی بر به رسمیت شناختن همه تفاوت‌ها در قلمرو سیاسی و جغرافیایی این کشور عاجز مانده و اصولاً اساسی‌ترین مشکل در شکل‌دهی به یک هویت فراگیر، مذهب وهابیت و انحصار قدرت آل سعود به‌حساب می‌آید؛ بنابراین عربستان سعودی از عناصر علت وجودی برخوردار است ولی از پردازش و پذیرش یک اندیشه سیاسی موردقبول همه آحاد جامعه که بتواند مانند یک‌بند تسبیح همه گوناگونی‌ها جامعه را در یک کلیت واحد متمرکز کند، ناتوان است؛ که مهم‌ترین چالش فعلی و آینده برای تداوم ساختار سیاسی وهابی – سعودی قلمداد می‌شود.

تفاوت‌های منطقه‌ای و نقش آن در عدم شکل‌گیری یک اندیشه سیاسی فراگیر در کشور عربستان سعودی

حکومت سعودی کنونی در منطقه بناشده که در طول تاریخ هرگز قدرت سیاسی متمرکز را تجربه نکرده بود. شبه‌جزیره عربستان شامل حکومت‌های قبیله‌ای، مذهبی و منطقه‌ای بود؛ بنابراین عربستان سعودی، مجموعه‌ای از خانواده‌ها و گروه‌های متنوع قومی و مذهبی را در برمی‌گرفت که در ربع نخست قرن به تسخیر و تصرف عبدالعزیز ابن سعود درآمده و با یکدیگر متحد شدند. این وحدت سیاسی سنن عمیق و ریشه‌دار و حس تعلق و مالکیت آن‌ها را تحت شعاع قرار نداد. جوامع عربستان

سعودی کنونی، یک اجتماع متکثر را نمایان می‌سازند کـه فاقـد خاستگاه‌های اجتماعی، دیدگاه‌های مذهبی، نمادهـای تـاریخی، لهجه‌ها، سـنن و رسـوم و ارزش‌هـای اجتمـاعی مشـترک و یـا هرگونه حافظه و آگاهی فرهنگی جمعی است.

با بررسی عدم تجانس موجـود در جوامـع اهـل تسـنن و تشیع می‌توان دریافت که مقوله‌بندی سنی- شـیعه، بـرای طبقه‌بنـدی مذهبی چنین جوامعی کفایت نمی‌کند. به گفته غصـان سـلامه، گرچـه سـنی‌ها اکثریـت قابل‌توجـه جمعیـت کشـور را تشـکیل می‌دهند، اما به‌هیچ‌وجه از وحدت و انسجام با یکدیگر برخـوردار نیستند و به‌رغم فشارهای مداوم وهابیت، همچنان چهار مکتـب شناخته‌شده تسنن در کشور به چشم می‌خـورد. شـیعیان نیـز بـه همین منوال، یک جامعه متجانس را تشکیل نمی‌دهند؛ شـیعیان امامی در استان شرقی و مدینه؛ شـیعیان اسـماعیلی و زیـدی در نجـران در نـواحی جنـوبی و همچنـین گروه‌هـایی از شـیعیان کیسانیات در ینبوع زندگی می‌کنند. بدین ترتیب می‌تـوان گفـت که اطلاق عبارت اکثریت مذهبی متجانس به چنـین جامعـه‌ای، افسانه‌ای بیش نیست، چراکه فرقه‌ها لزوماً موجودیت‌های محض مذهبی نیستند، بلکه هر فرقه دربردارنده ویژگی‌هـای منطقـه‌ای، اجتماعی و مذهبی اعضای آن است. حقیقت امر ایـن اسـت کـه عربستان سعودی ماننـد لبنـان کشـوری متشـکل از اقلیت‌هـای مذهبی است که در میان آنان وهـابیون اقلیـت برتـر و حـاکم را تشکیل می‌دهند.

در خصوص پراکندگی قومی نیـز بایـد خاطرنشـان سـاخت کـه جوامـع چادرنشـین و قبیلـه‌ای در منطقـه نجـد متمرکزشـده‌اند، حال‌آنکه جوامع شهرنشین و سکنی یافته عمدتاً در مناطق حجاز و حساء زندگی می‌کنند. اگرچـه ایـن منـاطق بـه لحـاظ اسـمی همگی در قالب جغرافیای سیاسـی حکومـت گنجانده‌شـده و بـه یکـدیگر می‌پیوندنـد، امـا بـه لحـاظ فرهنگـی، روان‌شـناختی، جامعه‌شناسی و [جغرافیایی] کاملاً با یکدیگر متفاوت‌انـد. تجربـه نشان می‌دهد که مناطق نجـد، حجـاز، عسـیر؛ همچنـان بـرای شیعیان استان شرقی بیگانه بوده و بالعکس ساکنان این منـاطق نیز شیعیان را بیگانه می‌انگارند. تمایز آشکار میـان منـاطق ایـن سرزمین به‌شدت ریشه در تـاریخ داشـته و بـه پـیش از تشـکیل حکومـــت ســـعودی بـــازمی‌گردد. بـــه‌عنوان‌مثال، ریشـــه‌های منطقه‌گرایی در حجاز به تاریخ اسلام و مردمان آن دوره مـرتبط می‌شود. هنگامی‌که سپاهیان ابن سعود، حجاز را به تصرف خـود درآوردند، به دلیل تمایزهای آشکار فرهنگی، اجتماعی–اقتصادی و حتـی سیاسـی میـان دو منطقـه نجـد و حجـاز، شـکاف‌ها و اختلافات منطقه‌ای رفته‌رفته شکل گرفت. علی‌رغم تلاش‌هـای مداوم و مستمر رژیم سعودی جهت ایجاد یک چـارچوب منفـرد برای تعبیر اسلام با بهره‌گیری از اصول و ضوابط قانونی متحد و یکپارچه، اختلافات میان جامعـه وهابیـت و سـایر فـرق، اعـم از تسنن و تشیع عمق و شدت بیشتری یافته اسـت. بـدین ترتیـب نمی‌توان دین را نیروی وحدت‌بخش در عربستان سـعودی تلقـی کرد. به‌استثنای اهالی منطقه نجد، سـایر گروه‌هـا در جشـن‌های وحدت پادشاهی که توسـط شـهروندان سـعودی منـاطق دیگـر برگزار می‌شود، شرکت نمی‌کنند. حکومت سعودی همواره تلاش نمود تا هویـت، نمادهـا، مناسـک، تـاریخ و تاانـدازه‌ای لبـاس و لهجه‌های خاص خود را بر سایر مناطق و گروه‌ها تحمیـل کنـد. رهبران سعودی- وهابی نیز ماننـد تمـامی فاتحـان، تمـایلی بـه ایجاد یک هویت ملی که آنان را دست‌کم به لحاظ نظری ملـزم به پذیرش اصل شراکت پیروان و تابعین خود در مناطق سیاسـی و اقتصادی کشور نماید؛ نداشتند. بدین ترتیب می‌توان گفت کـه هویت ملی در سه‌گانه فرقه‌گرایی وهابی، قلمروگرایـی نجـدی و اقتدارگرایی سعودی تبلور و ظهور یافتـه اسـت، گـو اینکـه ایـن هویـت در ترغیـب مـردم بـرای دسـت شسـتن از وفاداری‌هـا و تقیدهای سنتی خود ناکام مانده است. ازاین‌رو، حکومت سـعودی همچنان یک حکومـت نامتجـانس و نـاهمگن اسـت، علـی‌رغم تلاش‌ها و اقدامات صـورت گرفتـه توسـط خانـدان سـلطنتی در بهره‌گیری از نوگرایی جهت تبدیل وفاداری‌ها و پیوندهای سنتی به هویت ملی، به کمک ادغام تعداد کثیری از گروه‌ها و منـاطق در حکومتی نوپا؛ منطقه‌گرایی، قبیله‌گرایی و فرقه‌گرایی همچنان به قوت خود باقی‌مانده است. جوزف مـادونی در سـال ۱۹۶۶ در این رابطه چنین نوشته است که، مردم همچنان خـود را نجـدی، حجازی یا عصیری می‌پندارند، ازاین‌رو می‌توان گفت که تا ایجاد یک حکومت سعودی متحد و ظهور یک آگاهی ملی راه زیـادی در پیش است. این تنوع و ناهمگونی درونی، در قالب لهجـه‌های متفاوت، مناسـک و مراسـم مـذهبی خـاص، غـذاهای مختلـف، لباس‌های منطقه‌ای و به‌ویژه فقدان ازدواج‌های بـین منطقـه‌ای، به‌وضوح انعکاس یافتـه و نمایـان شـده اسـت. (ابـراهیم،۱۳۸۶: ۷۶،۸۰، ۹۴،۹۵). حکومـت سـعودی از زمـان تشـکیل سـاختار سیاسی وهابی- سـعودی، توانسـته بـا اسـتفاده از تاکتیک‌هـای مختلف، بروز بحران‌های ناشـی از منطقـه‌گرایی را کـه متـأثر از تقسیم جامعه به بـومی و غیربـومی، شـیعه و سـنی، حجـازی و

نجدی، وهابی و غیر وهابی، شهری و قبیله‌ای،... کنتـرل نمایـد. قبل از تجاری شدن نفت و درآمدهای حاصل از آن، با وعده بـه دیگر اقوام بـرای مشـارکت در حکومـت، و بعـد از دسـتیابی بـه درآمدهای عظیم نفت؛ از طریق پول‌های حاصل از فروش نفـت، فرایند یکپارچه‌سازی را با عملی سـاختن پروژه‌هـای عمرانـی در زمینه احداث فرودگاه‌های و بزرگراه‌ها و عملیاتی کردن آمـوزش همگانی رایگان و دیگر اقدامات، پیامـدهای حاصـل از شـکاف منطقه‌ای را کاهش و زمینه یکپارچه‌سازی ملی را تقویـت کنـد. ولی این ساختار از بازتولید یک اندیشه سیاسی مبتنی بـر لحـاظ کردن همه اقوام و مذاهب، تاکنون ناتوان بوده و فرآیند دولت – ملت‌سازی در این قلمرو سیاسی، همچنان ناقص و ناتمام است و یکی از مهم‌ترین چالش‌های تداوم حکومت وهابی – سعودی در حال و آینده خواهد بود.

نتیجه‌گیری

عوامل تشکیل‌دهنده علت وجودی و هویت در اکثـر کشـورهای جهان، عناصر ترکیبی هسـتند. هرچنـد کشـورهای معـدودی در جهان وجود دارند که تک ساختی در عناصر علت وجودی هستند مانند عنصر اسلام در ایجاد کشور پاکستان؛ ایران جزو کشورهای با گوناگونی مؤلفه‌ها در ایجاد علت وجـودی و هویـت محسـوب می‌شود. به‌طوری‌که عوامـل چندگانـه: ایرانیـت، مـذهب شـیعه، قومیت‌ها و تجدد، نقشی تعیین‌کننده دارند. تـا قبـل از روی کـار آمدن صفویان، ایرانیت و اقوام، عوامل تعیین‌کننده علت وجـودی بودند. در مدت ۲۳۰ سال حکومت صفویان، مذهب شـیعه نقـش تعیین‌کننده داشته است؛ در دوره مشروطیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت، اندیشه سیاسی ناسیونالیست، مهم‌ترین نقش را ایفا می‌کرد؛ در دوران پهلوی اول و دوم، ایرانیـت، نقـش اساسـی را بازی می‌کرد و در دوران پیـروزی انقـلاب اسـلامی و بعـدازآن، عنصر شیعه به‌عنوان عامل تعیین‌کننده بوده است که با توجه بـه ظرفیت‌های فرهنگی موجود در آن، توانست انقـلاب را پیـروز و تداوم آن را تضمین کند. هرچند عنصـر تجـدد کـه تبلـور آن در انتخابات، تشکیل مجلـس، ناسیونالیسـم، رسـانه‌های مکتـوب، دانشگاه‌ها، آزادی بیان و ... بوده با وقـوع انقـلاب مشـروطیت از ابتدای قرن بیستم با شدت و ضعف در کنار بقیـه مؤلفـه‌ها قـرار داشته و امروز نیز بعد از عنصر شیعی انقلاب نقـش مهمـی را در تحولات اجتماعی ایفا می‌کند. اگر در شرایط کنـونی، حکومـت جمهوری اسلامی بتواند در مسیری گام بردارد که بین مؤلفه‌های ایرانیت و مذهب شیعه یک تعادل معقول برقرار کند که هیچ‌یک دیگری را نفی نکنند و بتواند ایـن دو را بـا تفاوت‌هـای قـومی و تجددگرایی موجود در کشور سازگار کند و ناسیونالیسم احساسـی با شاخصه‌های چون وابستگی به تعلقات محلی را به ناسیونالیسم عقلائی با شاخصه‌هایی چون تعلق به منافع ملی کشـور تبـدیل کند و از طرف دیگر از دستاوردهای مهم تجـدد جهـت منطقـی کردن مطالبات اقوام و مذاهب حاشیه‌ای کشور بهره‌برداری کنـد؛ می‌تواند جنبش جدید متأثر از قبیله گرایی نوین را که یک پدیده جهانی است با عنایت به این ظرفیت‌ها و تحقیقات ژنتیکی اخیر که نشان داده است هیچ قومیت غیربومی در ایران وجود ندارد، از طریـق دیگـر پتانسـیل‌های هـویتی بـه نحـو مسـالمت‌آمیزی حل‌وفصل نماید؛ هرچند که راهی است طـولانی و دشـوار، ولـی شدنی است.

عراق، کشوری است مصنوعی، کـه سـاکنین آن سـابقه زنـدگی طولانی در کنار هم را ندارند، سـرزمینی اسـت کـه اقـوام آن از ابتـدای قـرن بیسـتم بـر اسـاس نیـاز اسـتعمار در یـک کشـور تعریف‌شده‌اند، عمر کوتاه و تاریخ سیاسی پرمخاطره و خونین آن نشان می‌دهد که ادامه ساختار سیاسی آن با قلمرو فعلی، به دلیل فقدان مؤلفه‌های اندیشه سیاسی، علت وجودی و هویت فراگیـر، در هاله‌ای از ابهام است. به نظر می‌رسـد تنهـا اندیشـه سیاسـی فدرالیزم با لحاظ کردن واقعیت‌های جامعـه چنـد قـومی و چنـد مذهبی عراق، قادر اسـت بـر مشـکلات ناشـی از فقـدان علـت وجودی و هویت در عراق فـائق آیـد. درصـورتی‌که تشـکل‌های موجود در عراق بر روی یک مدل حکومتی مبتنی بر به رسـمیت شناختن تمامی قومیت‌ها و مذاهب و تفاوت‌هـا و گوناگونی‌هـای موجود در بین آن‌ها و لحاظ کردن آن‌ها در یک قانون فدرال، به توافق نرسند، عراق فعلی به دلیل فقدان علت وجودی و اندیشـه سیاسی فراگیر به دو اقلیم کردی- عربی و یا سه اقلـیم کـردی، شـیعی و سـنی تجزیـه خواهـد شـد و پیامـدهای جغرافیـای و ژئوپلیتیکی آن علاوه بـر ایـن کشـور، قلمروهـای هم‌جـوار آن، به‌ویژه کشور ما را نیز متأثر خواهد کرد.

– کشور عربسـتان سـعودی بـا توجـه بـه مؤلفـه‌هایی چـون: خاستگاه دیـن اسـلام، اسـتقرار مقـدس‌ترین امـاکن اسـلامی و اقوامی با اصالت و تاریخی طـولانی، از شـرایط مناسـبی جهـت تداوم به‌عنوان یک کشور به نام عربستان نه عربسـتان سـعودی برخوردار است؛ اما چالش فعلی و آینده این کشور در بعد سـاختار سیاسی، فقدان یک اندیشه سیاسی فراگیر است که در آن تمامی

مذاهب و اقوام بـه رسـمیت شـناخت شـوند و حقـوق سیاسـی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی آن‌ها اعاده گردد. حکومـت وهـابی – سعودی تاکنون به مدد درآمدهای سرشار نفت و حمایت‌هـای بین‌المللی، تا حدی بر چالش‌های منبعث از فقدان اندیشه سیاسی فراگیر فائق آمده، اما بـه نظـر می‌رسـد کـه اگـر ایـن حکومـت همچنان بر تسلط اقلیت وهابی – سعودی بر تمام ارکان قدرت و نادیده گرفتن تفاوت‌های قومی و مذهبی اکثریت جامعـه، اصـرار ورزد با دو گزینه تجزیه ژئوپلیتیکی و سرزمینی در آینده، مواجـه خواهد شد.

کتابنامه

ابراهیم، فؤاد.(۱۳۸۶). *شیعیان عربستان سعودی*. مترجمین سلیمه دارمی و فیروزه میر رضوی. چـاپ اول. انتشـارات موسسـه فرهنگـی مطالعـات و تحقیقات ابرار.

اسلامی ندوشن، محمدعلی.(۱۳۷۱). *مجله ایران فردا*. سال اول. شماره۵. بهمن و اسفند.

بایمن، دانیل.(۱۳۸۷). مقاله «ایجاد عراقی دموکراتیک: چالش‌ها و فرصت‌ها». ترجمه سکینه ببری و عبدالرضا همـدانی. *دفتـر مطالعـات سیاسـی و بین‌الملل*.

تاجیک، محمدرضا.(۱۳۷۶). «کلمه نهایی، شکل‌گیری گفتمان هویت در ایران». *نامه پژوهش*. سال دوم. شماره۲.

حافظ نیا، محمدرضا.(۱۳۸۷). *جغرافیای سیاسی ایران*. انتشارات سمت. چاپ دوم.

حاجیانی، ابراهیم.(۱۳۸۸). *جامعه‌شناسی هویت ایرانی*. پژوهشکده تحقیقات استراتژیک. چاپ اول.

خیراندیش؛ رسول و سیاوش شایان.(۱۳۷۰). *ریشه‌یابی نام و پرچم کشورها*. تهران: انتشارات کویر.

درایسدل، الاسدایر و جرالداچ. بلیک.(۱۳۸۶). *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شـمال آفریقـا*. ترجمـه دکتـر دره میرحیـدر. *دفتـر مطالعـات سیاسـی و بین‌الملل*. چاپ پنجم.

رجایی، فرهنگ.(۱۳۸۲). *مشکل هویت ایرانیان امروز*. تهران: نشر نی.

زرین‌کوب، عبدالحسین.(۱۳۶۸). *دو قرن سکوت*. انتشارات سهامی عام.

سروش، عبدالکریم. (۱۳۷۷). *رازدانی در روشنفکری و دینداری*. تهران: انتشارات صراط.

شایگان، داریوش. (۱۳۸۲). «هستی‌شناسی‌های پراکنده». *فصلنامه گفتگو*. شماره ۳۷.

شریعتی، علی. (۱۳۶۱). *بازشناسی هویت ایرانی– اسلامی*. تهران: دفتر نشر آثار دکتر شریعتی.

میرحیدر، دره. (۱۳۸۰). *مبانی جغرافیای سیاسی*. انتشارات سمت. چاپ هشتم.

مجتهد زاده پیروز. (۱۳۸۱). *جغرافیای سیاسی و سیاست جغرافیایی*. انتشارات سمت. چاپ اول.

وایمر، اندریاس. (۱۳۸۷). مقاله «دموکراسی و کشمکش‌های قومی – مذهبی در عراق». ترجمه سـید کمـال سـروریان. *دفتـر مطالعـات سیاسـی و بین‌الملل*.